

مجله زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال پنجم - پاییز و زمستان ۱۳۸۶

نقد و بررسی تحلیلی برخی مدایح نبوی در حدیقه ی سنایی

دکتر حمید طاهری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی

چکیده

این مقاله به بررسی شخصیت والا و بی عدیل حضرت رسول (ص) در حدیقه ی سنایی پرداخته است. از آن جا که این اثر عظیم و حجیم اولین اثر مدون عرفانی منظوم در ادب فارسی است، مملو از برجسته ترین توصیفات، افکار، دقایق معرفتی، زبانی، بلاغی، اشارات کلامی و قرآنی است که از جهت پختگی، نوآوری و نوگویی مورد تقلید و اقتباس بسیاری از شعرای پس از سنایی و حتی شاعران هم عصر او قرار گرفته است. بخشی از باب سوم حدیقه به پیامبر گرامی و نعت و منقبت او اختصاص دارد و بی تردید پس از باب اول که در توحید باری تعالی است، بهترین اندیشه ها، مضامین، عواطف، تصاویر، تعابیر و ترکیبات را در خود دارد.

غالب مدایح نبوی در حدیقه بیان ارزش و مقام معنوی، سیرت و خصایل باطنی و ویژگی های اخلاقی و تعدادی نیز در او صاف و ویژگی های ظاهری رسول اکرم(ص) است.

* E-mail: Taheri_x135@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۶/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۸۶/۲/۱۱

نگارنده با گزینش ابیاتی - غالباً دشوار - از این باب و شرح، تفسیر و بازگویی اندیشه، بلاغت، زبان، اشارات قرآنی، عرفانی و کلامی مندرج در آن ها سعی نموده است نگاه سنایی را به پیامبر عظیم الشان بنماید و شخصیت آن حضرت را در حدیقه نشان دهد.

واژگان کلیدی: پیامبر، سنایی، توصیف، تصویر، شرح، زبان، ساخت، معنا.

مقدمه

وصف او روح در زبان دارد یاد او آب در درون دارد

تا به حشر ای دل ار ثنا گفتی همه گفتی چو مصطفی گفتی

بخشی از باب سوم حدیقه به نعت رسول اکرم اختصاص دارد و حدود ۳۵ صفحه از این مثنوی ده بابی را در بر می گیرد. سنایی در این باب ابتدا در مدح پیامبر اکرم می سراید و سپس در هدایت کمال نبوت، کرامت نبوت، در صفت معراج رسول، ذکر تفضیل پیامبر بر دیگر انبیا، در پیروان و اتباع او، در گشادن دل او، در فضیلت صلوات بر او و آل او. دوباره در ترجیح او بر پیامبران دیگر (که در این قسمت آیات بسیاری از قرآن کریم را به گونه های مختلف، اقتباس کرده است) در صفات، بعثت، ذکر آفرینش، مرتبه و حسن خلق او و در فضیلت او بر جبرئیل سخن گفته است. برخی اوصاف پیامبر اکرم در حدیقه بدین صورت آمده است:

او سری بود و عقل گردن او	او دلی بود و انبیا تن او
عالم جزو را نظام بدو	غرض نفس کل تمام بدو
داده اشراف بر همه عالم	مر ورا کردگار لوح و قلم...
آمد از رب سوی زمین عرب	چشمه ی زندگانی اندر لب
هم عرب هم عجم مسخر او	لقمه خواهان رحمت دراو
جان او دیده ز آسمان قدم	زادن عقل و آدم و عالم
بوده چون نفس صورت خویشش	ماجرای غیب در پیشش
غیب یزدان نهاده دردل او	آب حیوان سرشته در گل او

از دریچه ی ازل سرای ابد	دیده از چشم دل به نور احد
سورت سیرت جوانمردی	کرده از بر به مکتب مردی
راهبر سوی ملک اعظم اوست	پادشاه بر جهان آدم اوست
عزّ معشوق و ذلّ عاشق را	داده دادش همه خلایق را
ملک جان را عمارت ازدینش	ملک تن را خرابی از کینش
زلف و رویش شفیع هر گنه است	روزتاروشن است و شب سیه است
نفس کل گاهواره جنبانش	عقل کل بوده در دبستانش
لیک عرض بهشت را غرض او...	جوهر این سرای را عرض او
اول الفکر و آخر العمل او...	غرض کن ز حکم در ازل او
ذره ای پیش ذروه ی شرفش...	قامت عرش با همه ی شرفش
در کمرگاه آسمان زد دست	جوهرش چون زکان کن بگست
بر سر جسر نار و بر سر پل	کیست جز وی بگو شفیع رسل
ساختند از جهان جان فرشت...	پنج نوبت زدند بر عرشش
عالم علم را علم او بود	کعبه ی بادیه ی عدم او بود
گوهر شب چراغ دین او بود	مایه و سایه ی زمین او بود

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۱۴-۱۹۰)

سنایی در مدح و وصف پیامبر اکرم از همه ی عناصر و پدیده های هستی مدد جسته است تا بتواند او را به نحو نیکو و در خور شأن والایش مدح کند؛ عناصری چون افلاک، موجودات طبیعی، پیامبران، دین و شریعت، کتاب و سنت، جنگ ها و جریان های بزرگ اسلامی، اصحاب و اولیا، ملایک، معانی و حقایق هستی، ازل، ابد، زمین، زمان، مکان، جسم، جان، کعبه، بادیه، نفس، عقل و ... به نوعی عظیم اند و برخی در هستی یگانه اند. استفاده از این عناصر برای وصف رسول گرامی اسلام نشان ارزش و مقام معنوی او در عالم کون و ملکوت است.

از منظر هنر تصویر سازی و نوع تصویر، صور خیالی که برای وصف و مدح پیامبر ساخته، بسیار متناسب است با زمینه ی تصویر سازی. استعاره و اسناد مجازی، کنایه و تشبیه بیشترین عناصر خیال او در این زمینه می باشد و از لحاظ تناسب با نوع عاطفه ی موجود در شعر بسیار هماهنگ.

زبان سنایی و تعبیر او در مدایح نبوی، بخوبی از عهده ی توصیف شخصیت بی بدیل رسول گرامی بر می آید، بخصوص ترکیبات نو و بدیع او بسیار قابل توجه است. توانایی زبان و وضوح و رسایی تعبیر وی به میزان قابل توجهی مرهون شیوه و طریقه ی عرفانی اوست که تا زمان او در شعر فارسی سابقه نداشته است.

بیشترین توصیفات سنایی از پیامبر گرامی، در خصایل باطنی، ارزش و مقام معنوی او در نزد خداوند، مقایسه ی او با ارکان مهم هستی، شرف، اعتبار و برتری مقام و جایگاه او در عالم کون است.

توصیفات سنایی از رسول گرامی بر مدار و بنیاد اندیشه ی عرفانی است. در نگاه او نیز رسول گرامی اسلام از عالمی دگر است و در این تخته ی خاک و مفرش گلین غریب و بیگانه است، جسم او از جان است و جانش، جان جان. او مرکز و مدار آفرینش و غرض از هستی همه ی هست هاست. جهان شد تا او شود و هست تا او باشد. اوصاف او در حدیقه ویژه و منحصر بفرد است. اوصاف او بدیع و بسیار مناسب با شخصیت برجسته ی پیامبرند.

سنایی در این وصف همه ی پدیده های هستی از ملک و ملکوت را که نزد انسان ارزشی و رای ادراک و تصور و حتی توهم دارند به مقایسه ی با رسول گرامی فرا می خواند و آن گاه برتری او را ادعا و اثبات می کند. چنین مقایسه ای شیوه ی برجسته و پر بسامد سنایی در توصیف و تعریف است. پیامبر منبع و منشاء همه خوبی های هستی است و به قول سنایی:

هر چه از تر و خشک بوی آورد این سپیده سیاه روی آورد

(همان: ۲۱۴)

نگارنده در این مقاله قصد دارد برخی توصیفات و تعاریفات و مدایح سنایی را در باره ی رسول گرامی اسلام مطرح کند و ملاک گزینش ابیات، دشواری، دربرداشتن تعابیر، زبان، نکته-های نغز و صفات برجسته و غریبی است که سنایی در آن ها ذکر کرده است. در نقد، شرح و تفسیر این ابیات به ذکر نکته ها و دقایق زیبایی شناختی، زبان شناختی، اشارات دقیق و لطیف قرآنی، فلسفی، کلامی و عرفانی خواهد پرداخت.

پیش او سجده کرده عالم دون زنده گشته چو مسجد ذوالنون

(همان: ۱۹۰)

مسجد ذوالنون: ذوالنون یا صاحب حوت، حضرت یونس است که خداوند از خشم او را گرفتار کام ماهی دریا کرد. یونس در شکم ماهی عبادت و راز و نیاز کرد و در آخر دعای او مستجاب شد و از کام ماهی و تاریکی دریا رها گردید. مسجد ذوالنون به مجاز ماهی و شکم ماهی است. مسجد شدن آن به راز و نیاز و دعای یونس است ماجرای مناجات یونس در سوره ی مبارک انبیاء آیات ۸۸-۸۹ آمده است:

«و ذوالنون إِذْ ذَهَبَ مُغَاضًا فَطَنَ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَسْتَجِبْنَا لَهُ نَجِّنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»

ترکیب مسجد ذوالنون، ساخته ی سنایی است.

سنایی عالم را به مسجد تشبیه کرده است با وجه شبه زندگی و حیات. ایهام نیز دارد که در سجده، انسان تسبیح خدا را می گوید، تسبیح خدایی که بزرگ است و این بزرگی و تسبیح می تواند برای عظمت و شکوه خلقت پیامبر گرامی باشد و از طرفی سجده در برابر پیامبرکنایه از اطاعت و احترام به وی و مایه ی زندگی و حیات است.

تأمل در تلمیح بیت به آیات قرآن کریم و اسارت یونس در شکم ماهی و در نهایت رهایی او با راز و نیاز این معنا را به ذهن متبادر می کند که اطاعت از پیامبر و توسل به او و شریعتش، مایه ی رهایی انسان از بند جهل و ظلمت است.

قدمش را ازل بیموده بوده ی کل کون و نابوده

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۰)

قدمش را: متمم است؛ برای قدم او؛ به مجاز برای وجود او.
 ازل: استمرار و امتداد وجود در زمان های غیرمتناهی در جانب گذشته است. (یثربی، ۱۳۷۱: ۱۲۷)
 در بیت ازل فاعل جمله است و از نظر بلاغی اسناد بیمودن به ازل، اسناد مجازی به زمان است، یعنی خداوند متعال پیماینده و آفریننده است.
 بیمودن: مساحت کردن، طی کردن، اندازه گرفتن و به مجاز اطلاع یافتن و شناختن است.
 بوده و نابودی کل کون: بود و نبود هستی. هست و نیست. نابوده را می توان حقایق ممکنات در عالم باری و صور اسمای الهی (اعیان ثابته فی العدم) دانست.
 مفهوم بیت این است که ازل به اندازه ی گام پیامبر گرامی و سیطره ی او (احاطه ی او بر تمام هستی) همه ی هستی را اندازه گیری کرد و حاصل آن کل هستی شد. بیت اشاره به حدیث «اول ما خلق الله نوری» دارد.

در نسخه بدل (نسخه ملک الشعراء بهار) آمده است «قدمش در ازل بیموده»

قدم در گذشته وسیله ی اندازه گیری بوده است طول و عرض و مساحت جایی را به قدم می پیمودند. در سفرنامه ی ناصر خسرو وسیله ی اندازه گیری مساحت، گام یا قدم است. با توجه به ضبط نسخه بدل می توان بیت را این گونه معنا کرد: خداوند متعال در ازل علم به همه هستی را به پیامبر گرامی ارزانی داشت.

چرخ پر چشم همچو نرگس تر عقل پر گوش همچو سیسنبر

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

مشبه به نرگس تر متعلق به مشبه چشم است. چشم در مصراع استعاره مصرحه از ستاره است. پر چشم: پرستاره. چرخ استعاره ی مکنیه است و چشم از ملایمات و متعلقات مشبه به محذوف است. ذکر چشم برای چرخ نشانه ی انتظار است و ایهامی نیز بر مصراع حاکم است؛ این که چرخ روشن از ستارگانی است که چون نرگس ترند. وجه شبه در چشم و نرگس شکل

ظاهری دوست، وجه شبه درخشش و روشنی نیز به ذهن متبادر می شود. پس پر چشمی چرخ هم روشنی آن است و هم انتظار چرخ برای آمدن پیامبر.

در مصراع اول تزام تصویر وجود دارد؛ تزام در استعاره ی مکنیه، مصرحه، کنایه و تشبیه. در حوزه ی بدیع لفظی نیز چرخ و چشم نوعی موازنه دارند.

سیسنبر: گیاهی است خوشبو که در آب می روید. برگ هایش بیضی شکل و نوک تیز است (دهخدا، ۱۳۴۶).

در مصراع دوم عقل استعاره ی مکنیه است. پرگوشی عقل نیز کنایه از انتظار و دقت آن است. مشبه به سیسنبر متعلق به مشبه گوش است. یعنی گوشی که چون سیسنبر است. وجه شبه این دو، شکلی است؛ چون سیسنبر خوشبو در آب می روید و برگ هایش بیضی شکل و نوک تیز است.

در ساخت بیت از نظر بدیع لفظی، موسیقی خاصی وجود دارد و آن تکرار پایه های نحوی است. تکرار «پر»، «همچو» و تکرار آوای «ر» در واژه قافیه «تر» و «سیسنبر» از دیگر عوامل تقویت موسیقی کلام است. در مصراع دوم نیز تزام تصویر وجود دارد.

این بیت از نظر تقدیم و تأخیر اجزا و ارکان جمله نیز بسیار قابل توجه و متناسب با موضوع بیت است که وصف و تعریف است. این شیوه تقریباً شیوه ی معمول سنایی در تعریف و توصیف است. سنایی معمولاً برای برجسته کردن مستثالیه، آن را به ابتدای جمله می آورد. درخوانش بیت، بهتر است بعد از چرخ و عقل درنگ کرد و چرخ و عقل را با تکیه خواند، آن گاه منظور سنایی برجسته تر می شود.

چرخ. (با همه عظمت و بزرگی) و عقل (با همه قدر و شانی که در آفرینش دارد) منتظر آمدن پیامبر است.

بیت را می توان به گونه ی دیگر نیز معنا کرد:

«پیامبر(ص) از شدت بینش و بینایی چون آسمان پر از چشم است، چشمانی زیبا و جذاب همانند نرگس تازه و مانند عقل سرشار از گوش و ادراک است (پیامبر گرامی در اوج آسمان بینش و ادراک جای دارد)» (طغیانی/۱۳۸۱: ۱۹۴).

هست کرده ز لطف و نورگلش شرق و غرب ازل درون دلش

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

گل با دل تضاد معنایی دارد؛ گل جسم است در مقابل دل که حقیقت و «آن» است. گل پیامبر آمیزه ای از لطف و نور است و لطف دقیقه و خصوصیتی از جمال و زیبایی است.

شرق و غرب ازل، یعنی همه ی ازل. ازل با خلقت و آغاز و تکوین هستی پیوند دارد. خداوند علم و آگاهی از همه ی ازل، کاینات و حقیقت هستی را به پیامبر داد. آمیغ جسم پیامبر از لطف و نور است یعنی از آب و گل نیست. این تعبیر برای این است که حقیقت جسم پیامبر- از آن روی که پیامبر است- چیز دیگری است. چنین تعبیری در شعر دیگر شاعران نیز آمده است خصوصاً مولانا و نظامی.

آدم و آن که شمت جان داشت پای دامانش بر گریبان داشت

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

شمت: شمه: پاره و تکه ای از چیزی، بوی شمت جان داشتن: یعنی بهره و نشانه ای از جان داشتن. جاندار یعنی هر چیزی که جان دارد اعم از روح نباتی و حیوانی. پای دامن بر گریبان داشتن: تعبیری بس زیباست. پایین و ذیل دامن با دست جمع می شود و به سوی گریبان بالا می آید. در قدیم وقتی کسی چیزی به دیگری می بخشید، بخشیده را به دامن او فرو می نهاد. گریبان را می توان مجاز از سر و گردن دانست؛ سربردامن کسی داشتن به کنایه در دامن و سایه ی حمایت کسی بزرگ شدن و بالیدن است. سنایی با این تعبیر کنایی می خواهد بگوید که حضرت آدم (ع) که اولین بشر آفریده ی حق است - و همه جانداران و

جنبندگان عالم کون، وجودشان را از فیض وجود حضرت رسول اکرم دارند و طفیل هستی اویند.

دیده ی او به گاه منزل خواب تا سوی عرش برگرفته نقاب

(همان: ۱۹۱)

دیده، استعاره ی مکنیه و تشخیص دارد. دیده طی طریق می کند، منازل می پیماید تا به منزل خواب می رسد. وقتی به منزل رسید، نقاب بر می دارد. نقاب دیده استعاره از پلک است. «تا سوی عرش...» یعنی چشم پیامبر از ملک بریده و به ملکوت و بی کران می نگرد؛ در منزل خواب باید خوابید، ولی پیامبر نمی خوابد بلکه به تامل می نگرد. بیت اقتباس زیبایی از حدیث زیر است:

تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۷۰)

در بیت استعاره مکنیه، تشبیه و استعاره مصرحه تزاحم و پیچش دارند. چنین ابیات تصویری در حدیقه کم است.

دیو را بوده روز بدر و حنین صورتش سوره ی معوذتین

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

دیو: ابلیس. (ش) در صورتش، راجع است به رسول گرامی. سوره ی معوذتین: نام دو

سوره ی آخر قرآن است: الفلق و الناس

این سوره ها شر دیو رجیم را از انسان دور می سازند. صورت مبارک پیامبر همچون دو

سوره ی فلق و ناس، شر شیطان را از انسان دور می کند.

در جنگ احد چون روی مبارک پیامبر (ص) آسیب دید. شیطان بر بلندی رفت و فریاد

برآورد «أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ» و این سبب پریشانی خاطر سپاه اسلام گردید. روز بدر و حنین را

می توان مجاز خاص و عام خواند؛ یعنی صورت مبارک رسول گرامی همچون دو سوره ی فلق

و ناس که دیو را می ماند، سبب منهزم شدن دشمنان دیو سیرت می شد.

حلقه ی حلقه‌ها به حلقه موی شحنه ی شرع‌ها به صفحه ی روی

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۴)

در بیت موسیقی لفظی از نوع تکرار وجود دارد.

حلقه: هر چیز مدور و دایره شکل، چنبر. حلقه ی موی: جعد موی که به شکل حلقه است.

حلق: گلو. مجازاً گردن، شحنه: داروغه. نگهبان.

صفحه: کناره ی هر چیزی، کنار؛ در این بیت معنای مجازی شمشیر و تیغ دارد.

پیامبر اسلام گردن مریدان و متابعان را در حلقه ی موی دارد و با چهره ی روشن و نورانی

از دین و شریعت پاس می‌دارد.

هفده تا موی چون ستاره به باغ وان دیگر سیاه چون پر زاغ

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۵)

هفده تاموی: هفده تارموی؛ در «حیاه القلوب» علامه مجلسی آمده است که پیامبر گرامی

هفده تار موی سفید در محاسن داشت که چون آفتاب می‌درخشید. (مجلسی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۶۴)

در توصیف موهای رسول (ص) آمده است: «ابن ابی‌هاله گوید که رسول - صلی‌الله‌علیه -

کان زجل الشعر؛ مویش نه جعد تمام بودی و نه سطر تمام. اگر فرو گذاشتی، هر مویی به منبت

خود بایستادی، و اگر جمع کردی، از برابر گوشش تجاوز نمودی...

نقل است از انس - رضی‌الله‌عنه - که در سر و ریش رسول - صلی‌الله‌علیه و سلم - چهارده

موی سپید بیش‌شمردم. از جابر بن سمره پرسیدند که: بر سر و ریش رسول شیب بود؟ گفت که

در سر رسول هیچ شیب نبود الا چند موی بر مفرق سرش که چون تدهین کردی، به روغن

پوشیده شدی... عبدالله بن عمر - رضی‌الله‌عنه - گوید که شیب رسول نزدیک بیست موی بود.»

(کازرونی، ۱۳۶۶: ۳۲۷ و ۳۳۷)

لفظ باغ استعاره از رخسار مبارک رسول است. تار مو به ستاره مانند شده با وجه شبه

سفیدی و روشنی رنگ؛ در تشبیه مصراع دوم تار موهای محاسن به پر زاغ مانده شده است با

وجه شبه سیاهی.

هفده تارمویی که بر محاسن پیامبر نقش بسته است، چون ستاره می درخشد، مابقی تارموهای محاسن وی چون پر زاغ سیاه هستند.

کرده ناهید از غمش توبیخ خوانده تاریخ هیبتش مریخ

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۶)

این بیت نیز در وصف معراج است.

ناهید: الهه‌ی عشق در نزد رومیان. مدارش بین عطارد و زمین است. در ادب فارسی چنگی، بریط زن و الهه‌ی زیبایی است (مصفا، ۱۳۶۶: ۳۴۷)

مریخ: بهرام، کوکب لشکریان است و امرا و جنگاوران آن را به قهر و شجاعت و جسارت منسوب داشته‌اند. (مصفا، ۱۳۶۶: ۷۲۹)

(ش) را در ((غمش)) می‌توان به پیامبر (ص) و ناهید ارجاع داد؛ اگر به ناهید ارجاع شود معنی این است که پیامبر در معراج ناهید را از غم بر حذر داشت و از این روست که ناهید، چنگی و بریط زن فلک شده است. این ارجاع به فکر و اندیشه و سبک بیان سنایی نزدیکتر است. اما اگر (ش) را راجع به پیامبر بدانیم، نهاد جمله ناهید است؛ یعنی ناهید پیامبر را از غم و اندوه بر حذر داشته است. تعبیر اول با توجه به مصراع دوم مستندتر و مقبولتر است؛ زیرا مریخ با خواندن تاریخ هیبت او جنگاور و شجاع و جسور و ناهید با تحذیر پیامبر، الهه‌ی شادی و سرخوشی شد.

چون بدین جایگه سفر کرده
خاک آن جای با خود آورده
خورده با آب و پاک‌بنشسته
ز آب گردش چو آسمان شسته

(همان: ۱۹۱)

بدین جایگه: عالم جسم و ناسوت. آن جا: عالم جان، عالم ملکوت.

خاک با خود آوردن: در گذشته وقتی مسافری قصد سفر طولانی به دیاری غریب می‌کرد از خاک وطن مقداری با خود می‌برد و در آن دیار، خاک را با آب مخلوط می‌کرد و می‌خورد و بدین ترتیب دچار آب‌گردش (آب به آب شدن) نمی‌شد.

منظور از خاک آن جا، نشانه و اثر لاهوت است و چیزی است که سنایی در بیت زیر از آن چنین یاد می کند:

خاک او بوده آب تجریدش سفر دل مقام توحیدش

(همان: ۱۹۷)

پیامبر اکرم هنگام بازگشت از معراج از خاک عالم جان (تجرید) با خود به این عالم آورد تا دچار آب گردش غربت این عالم نشود با این بیت بدین حقیقت نیز می توان پی برد که پیامبر متعلق به این عالم نیست و به طور کل - به تعبیر عارفان زاهدی چون سنایی - این عالم غربتکده ی ابنای آدم است.

هر که از در درآمد بر او تاج زدنی نهاده بر سر او

(همان: ۱۹۸)

در بیت تکرار آواهای (د) و (ر) قابل توجه است. (د) با توجه به غلتان بودنش، نوعی حرکت و آمدن و رفتن به ذهن متبادر می کند. در و درگاه محل ورود و آمدن است. پیامبر درون سرای ایمان نشسته است و آن که بیرون است، نزد او می آید و به او و دینش می گراید. مسندالیه جمله «هر که» است و عام است و حکایت از شمول دارد.

تاج زدنی: تشبیه بلیغ است. تناسب تاج، سر و نهادن، مایه تقویت موسیقی معنوی است.

زدنی: افزون کن مرا، که به صورت «زدنی حیره»، «رب زدنی تحیراً منک» آمده است و از

رسول گرامی است. (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۱۹۱)

اگر زدنی را بدون توجه به ساخت و مفهوم کلی عبارت در نظر بگیریم، معنای بیت این می شود که ورود به جرگه اسلام مایه فضیلت و برتری است و اگر با توجه به کل معنی عبارت عربی در نظر بگیریم، یعنی هر کس نزد پیامبر (ص) می آمد، از شخصیت بی نظیرش متحیر می شد.

گرچه موسی به سوی نیل شدی نیل چون بر جبرئیل شدی

سفل نیل آب داد تا سراو از نشان سفال چاکراو

(همان: ۱۹۹)

ضبط مصراع اول، درست نیست با توجه به آن چه بر موسی علیه السلام گذشته است، آوردن جمله به وجه التزامی شرط، محلی ندارد. در نسخه بدل ها نیز مصراع به همین گونه ضبط است. اما با نظر به این که این دو بیت نیز در مدح و وصف پیامبر است، بهتر است مصراع را چنین تصحیح کنیم «گر چو موسی به سوی نیل شدی» آن گاه فاعل یا نهاد «شدی» پیامبر اکرم خواهد بود.

این دو بیت نیز از مشکلترین ابیات حدیقه هستند اما دشواری و تعقید آن ها در تصویر آن هاست. تصویر پردازی سنایی در این ابیات آن قدر بدیع و لطیف است که خواننده به دشواری به غور معنا و عاطفه ی پیچیده در تصویری می رسد. بیت ها تلمیح به ماجرای حضرت کلیم در عبور از نیل و نجات یافتن او دارد.

پر جبرئیل دو تعبیر را بر می تابد: یکی آن که پر جبرئیل می تواند مرکب عبور پیامبر از نیل بشود و با آن عرض رود را پی سپارد. مفهوم ابهامی دیگر این که رود خروشان نیل - که سمبول وسعت، صلابت و خروشان است - وقتی زیر پای پیامبر قرار گیرد، به اوج آرامش، لطافت و قرار می رسد و پیامبر می تواند براحتی از آن عبور کند، لذا در بیت اول تشبیه نیل به پر جبرئیل با وجه شبه آرامی و لطافت از این باب است.

روح پیچش و بیان کنایی در تصویر بیت دوم است. برای تفصیل، در گذشته غلامان و کنیزان آب را در کاسه سفالی تا سر بالا می گرفتند تا خواجه کمر خم نکنند و آب را بگیرد و بنوشد. این کار از برای بزرگی و جهت احترام به بزرگان بوده است.

از سویی اگر در حوض آبی، شیء یا میوه ای بیندازیم به اندازه ی حجم آن شیء آب از دو سو به بالا می آید، بالا آمدن آب از دو سو به صورت کمان و نیم دایره، وقتی در کنار هم قرار می گیرد، شکل کاسه ای را می سازد، اما این کاسه را نیل جهت احترام به حضرت رسول تقدیم می کند.

سنایی در بیت تشخیص ایجاد کرده است؛ اگر پیامبر چون موسی قدم در نیل می گذاشت، نیل از دو سو کمانه می کرد و آبراهه ای برای پیامبر می ساخت و به نشان اثبات چاکری خود، آب خود را در کاسه ای (که از ایجاد معبر برای رسول ساخته است) تا سر پیامبر بالا می آورد. سفلی یا سفلی پستی و فرودی است.

دل او بودی از خیانت پاک	چون ز اشکال هند تخته ی خاک
رقم او بود قسمت جان را	تخته ی خاک امر یزدان را
انبیا گر چه محتشم بودند	جملگی صفر آن رقم بودند

(همان: ۲۰۱)

اشکال هند: کنایه از اعداد و ارقام است چون هندی ها در علم حساب و سیستم اعداد کنونی نقش بسزایی داشته اند.

تخته ی خاک: تخته ی محاسبان که ریگ نرم بر آن می ریختند و اشکال هندسی و ارقام را بر آن رسم می کردند. در بیت می تواند کنایه از زمین باشد.

صفر تهی و هیچ است، در هر رقمی ضرب شود، حاصل صفر خواهد شد.

در بیت اول تشبیه به کار رفته است، دل را در پاکی به تخته ی خاک مانده کرده است.

تشبیهی است مفصل با تمام ارکان. تشبیه دل به تخته نیز بسیار مناسب است؛ الهامات، واردات و دریافت های معنوی با دل است و دل در حکم تخته و لوح است.

دل پیامبر از هر خیانتی پاک بود. زیرا روح نخست (جبرئیل) سینه ی او را از ناپاکی ها

شست و قلب او را همچون تخته ی محاسبان پاک و بی نقش کرد و بستری بود مناسب برای امر الهی انبیا و پیامبران دیگر هر چند بزرگ و محتشم بودند، ولی بی وجود او صفر بودند و تهی.

آنچه رقم بود و عدد و معنا می ساخت، پیامبر بود. صفر، بی رقم و عدد هیچ معنا و

مفهومی ندارد، لذا ارج و شأن پیامبران در ظل وجود پیامبر گرامی است

اگر تخته ی خاک را کنایه از زمین بدانیم، در معنی بیت تغییری ایجاد نمی شود چون اشکال هندسی و اعداد وجودی فرضی و انتزاعی دارند. سنایی در ابیات عمل تقسیم را مطرح می کند.

امر، اشاره به کن دارد و برگرفته از آیه قرآن است که می فرماید: «إِذْ قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» (آیه ۴۷/ آل عمران) امر یزدان به تخته خاک مانند شده است. در عالم امر وقتی جان را تقسیم می کنند بر عدد رسول اکرم تقسیم می کنند، مقسوم، جان است و مقسوم علیه پیامبر است، در نتیجه پیامبر جان همه عالم است.

چون گشادی تو قفل درپیشی	بسته بودی نقاب درویشی
رفعت عرش زینت تو ربود	شرف قاب از آن نقاب افزود

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۸)

در بیت اول با توجه به فعل ماضی بعید «بسته بودی» ایهام در ساختار بیت ایجاد می شود؛ بدین صورت که صفت مفعولی «بسته» از صفات مشتق است و صفات مشتق معمولاً کاربرد درون گروهی دارند؛ یعنی فقط در ساختمان گروه فعلی به کار می روند؛ برخی از این صفت ها بخصوص صفت مفعولی به دلیل همشکلی با برخی صفات اصلی و جامد مثل «گرسنه» کاربرد برون گروهی نیز پیدا می کنند و نقش مستقل در جمله می گیرند، مثل بسته؛ به همین دلیل بسته را هم می توان مسند دانست هم می توان عنصر فعل واژگانی یا فعل اصلی دانست و بسته بودی را فعل ماضی بعید. لذا نقاب درویشی هم می تواند نهاد یا مسندالیه موخر باشد و هم می تواند مفعول باشد که در این صورت فاعل یا نهاد فعل شناسه «ای» است که بر نهاد ظاهری که رسول اکرم (ص) است دلالت می کند. یعنی قفل یا نقاب درویشی پیش از تو بسته بود، تو آن را گشودی. معنای دیگر این که تو نقاب درویشی به چهره بسته بودی؛ چرا که شعار تو «الفقر فخری و به افتخر» بود (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۱۰) چگونه شد که نقاب را گشادی؟! نکته ی دیگر در مصراع دوم «در پیشی» است که به دو صورت قابل تفسیر است:

۱- درپیشی صورت تلفظی آزاد دیگری از درویشی است چون در زبان عصر سنایی ابدال متناوبی از دو آوای (پ) و (و) داریم مثل (تپش و توش) و این کاربرد هم برای دوری از عیب ایطاست که سنایی کاملاً آگاه به این عیب قافیه بوده است زیرا در جایی می گوید:

سوی دین خوان پری و مردم را پست کن دیو و دیو مردم را
خاصه‌آن را که نفس بد نیش گوید ایطاست نقش قافیتش

(سنایی، ۱۳۷۷: ۵۹۲)

اما با توجه به بیت بعد (شرف قاب از آن نقاب افزود) نهاد را «پیامبر» بدانیم، بهتر است زیرا او شرف نقاب درویشی را با چهره خود افزود. همین طور نقاب می تواند اشاره به بخشی از آیات مبارک ۱۰-۷ سوره نجم باشد که می فرماید «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَاوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»
یعنی تویی که نقاب درویشی و فقر بسته ای، با فقر به قاب قوسین شرف و منزلت بخشیدی.

زینت تو را در «رفعت عرش زینت تو ربود»، می توان تشبیه بلیغ دانست؛ وجود مبارک پیامبر زینتی بود که عرش آن را ربود و به معراجش برد همچنین می توان زینت را فقر دانست که عرش آن را می رباید؛ با این تفسیر که عرش خمیده است، کبود پوش است، متواضع است و این ها از ملازمات درویشی است. برای قاب قوسین نیز که فاصله ی خمیدگی دو سر کمان است درویشی قابل توجیه است.

۲- در مصراع دوم از بیت اول «پیشی» را می توان قید دانست، همان گونه که امروزه به کار می رود یعنی «از پیش» که البته این تعبیر با توجه به زمان و زبان سنایی دور به نظر می رسد.

توجه به ابیات قبل از دو بیت مذکور در فهم بهتر بیت ما را یاری می کند:

رفعت، ادریس از ثنای تو یافت سدره، جبریل از برای تو یافت
خضر، آتش به باد سینه سپرد آب، حیوان ز خاک پای تو برد

حال کسی که این همه به ادريس و جبرئيل و خضر می بخشد، می تواند فقیر باشد؛ پس نقاب فقر را گشوده است و گنج پنهان در پشت او را نموده است. همچنین دو بیت را می توان در پیوند با هم معنا کرد و (چون) را در مصراع دوم بیت اول حرف پیوند دانست، یعنی تو نقاب درویشی بر چهره داشتی، وقتی نقاب درویشی را از چهره گشودی، شرف قاب از آن نقاب درویشی تو افزوده شد و عرش نقاب درویشی را که زینت تو بود، ربود و درویش شد. درویشی چرخ، خمیدگی و کبود پوشی است. ای پیامبر تو درویش بودی و درویشی سواد وجه دو جهانی تو بود وقتی نقاب درویشی را از چهره گشادی و معلوم شد که تو پیامبر عظیم الشان نقاب فقر بر چهره زده ای، قاب قوسین و عرش نیز به متابعت از تو درویش شدند. ابیات زیر بر فقر رسول اکرم می تواند تأکید داشته باشد:

از خدای آمده بر جانت	به رسالت به شهر ویرانت
بی خودی تخت و بی کلاهی تاج	لشکرش رعب مرکبش معراج
سیرت و خلق او مؤکد حلم	خرد و جان او مؤید علم
پشت احمد چو گشت محرابی	پیش روی آمدی چو اعرابی
شده جبرئیل در موافقتش	بدوی صورت از موافقتش ...
از گریبان بعث سر بر کرد	دامن شرع پر ز گوهر کرد

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۱۸)

نقل ارواح گشته نقل از تو	تخته از سر گرفته عقل از تو
--------------------------	----------------------------

(همان: ۲۰۹)

بین واژه های نُقل، نُقل و عقل جناس و موسیقی لفظی وجود دارد. تخته از سر گرفتن کنایه است؛ به معنی بازآموزی و ترک خطاهای گذشته، سر برای عقل استعاره ی مکنیه است.

سخن تو (چه سخنان و احادیث گهربار پیامبر و چه سخن گفتن از او) نقل ارواح است و موجب التذاذ و بهره‌ی آن‌ها. عقل با سخنان تو اشتباهات گذشته را کنار گذاشت و راه صحیح را از تو یافت و شروع به کار کرد.

راست گو ای سپهر پرتک و تاز
وی جهان خموش پر آواز
کی توان زد ز روی زحمت و بیم
این چنین نوبتی به زیر گلیم

(همان: ۲۱۲)

مصراع‌های اول و دوم کنایه از رسول گرامی‌اند. جهان خموش پرآواز، ترکیبی پارادوکسی است. نوبت زدن، کنایه است؛ یعنی حکمرانی و پادشاهی. نماز و اطاعت پنج‌گانه‌ی یومیه است. زیر گلیم ملهم است از آیه‌ی شریف:

يا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ (۱) قُمْ اللَّيْلَ الْاَقْلِيلاً (۲) نَصْفَةَ أَوْانْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً (۳) سوره مزمل/آیات ۱-۳

الا ای رسولی که در جامه خفته‌ای! هان! شب را به نماز و طاعات خدا برخیز مگر کمی

که نصف یا کمتر باشد به استراحت پرداز.

ز روی زحمت و بیم، متمم قیدی است؛ یعنی باسختی و ترس.

عناصر تصویرسازی بسیار عظیم‌اند. لفظ گلیم در بیت عمدی است. گلیم خشن است و

جامه‌ی پادشاهان متمول دنیا دوست نیست، می‌تواند اشاره به فقر داشته باشد.

فحط دین است برگشای نقاب
میزبانی کن به فتح الباب

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۱۳)

فتح الباب: از اصطلاحات رایج در دواوین شعر زمان سنایی است. ابوریحان در التفهیم

می‌گوید: «هر آن دو کوکب که خانه‌های ایشان به مقابله‌ی یکدیگرند، چون میانه‌ی ایشان

اتصال بود او را فتح الباب خوانند؛ پس اتصال قمر یا آفتاب به زحل فتح باب خوانند و دلیل

باران و برف آرمیده بود و اتصال عطارد به مشتری فتح باب بادها.» (بیرونی، ۱۳۶۷: ۴۹۸)

اصطلاح فتح باب از این آیه گرفته شده است: «فَفَتَحْنَا عَلَيْهِم ابوابَ السَّمَاءِ بِهَا مَنَهُم» (سوره ی قمر/ آیه ی ۱۱) ای رسول خدا قحط و خشک سالی دین است. ظاهر شو و با فتح باب (قیام و اقدام) میزبان دین و شریعت شو.

منیع رعب در دو بازو داشت منهج صدق در دو ابرو داشت

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۱۷)

بیت ایهام دارد: دو بازو: ۱- قدرت عامل رعب و ترس است و ۲- خال نبوت که بر دو بازوی پیامبر بود. منهج صدق: راه راست و صراط مستقیم. در دو ابرو منهج صدق داشت: ابروی کشیده ی پیامبر را منهج تلقی و تعبیر کرده است. بی کمک از حرف اضافه (در) در مصراع دوم که بر سر «دو ابرو» آمده است، می توان منهج را خط عمودی کشیده در وسط ابروی پیامبر گرامی دانست. همچنین ابرو را می توان مجازبه علاقه ی مجاورت دانست و پیشانی معناکرد. از علی علیه السلام روایتی نقل است که رسول الله «خوبترین همه ی مردمان، مویش تابه نرمله ی گوش رسیدی. فراخ پیشانی بزرگ چشمی پیوسته ابرویی، گشاده دندان های پیشین» بود. (کازرونی، ۱۳۶۶: ۳۳۴)

روایتی دیگر هم از امیر مومنان نقل است که پیامبر: «میان هر دو شانه اش مهر نبوت بودی و او مهرکننده ی پیامبران بود» (کازرونی، ۱۳۶۶: ۳۳۳)

معنای بیت: پیامبر گرامی اسلام هم با قدرت بازوانی که داشت موجب ترس و وحشت دشمنان بود و هم با نشان و مهر نبوتی که بر شانه داشت. پیشانی فراخ و درخشانش چون راهی راست و صادق بود و هدایت به راه درست ایمان را می شد در چهره و پیشانی آن حضرت مشاهده کرد.

جان روحانیان دل تو بدید دیده بر سر نهاد و پیش کشید

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۸)

این بیت نیز خالی از ایهام نیست و ایهام آن بیشتر ساختاری است.

«دیده» را در مصراع دوم می توان دوگونه تفسیر کرد: ۱- چشم ۲- جان روحانیان (آن چه دل تو دیده است). دیده برسر نهادن: چشم بر نهادن، گذشت و بخشش ۲- دیده (جان روحانیان) برسر نهادن: با نهایت میل و تواضع چیزی را بخشیدن، امروزه نیز در گفتار عامیانه رایج است، مثل: روسرم، روچشمم.

دیدن جان تناسب دارد با دیده ی دل. دل تو جان روحانیان را دید. در جای دیگر می گوید:

روی روحانیان سوی در تست کامشب آیین عرض لشکرتست

(همان: ۲۰۸)

دیدن را می توان «تشخیص دادن» هم تعبیر کرد. نهاد «دیده» در مصراع دوم می تواند «دل» باشد؛ سنایی با نگاهی عمیق و زبانی ظریف می خواهد بگوید: دل پیامبر گرامی جان روحانیان است. وقتی دل تشخیص داد که جان روحانیان از آن اوست، دیده بر سر نهاد و داشته ی خود را - که جان روحانیان بود- به آنان پیشکش کرد و بخشید.

خضر آتش به بادسینه سپرد آب حیوان ز خاک پای تو برد

(همان: ۲۰۸)

خضر: نام یکی از پیامبران یا اولیاست، نامش در قرآن نیامده است اما وصفش به عبودیت و حصول علم لدنی است (کهف/ آیه ۶۵) کنیه ی او ابوالعباس است. درباره شهرتش گویند او به هر جا می گذرد یا نماز می گزارد زمین در زیر پای او و یا اطرافش سبز و خرم می شود، خضر سبزپوش است و سبزپوشی او به خاطر دست یافتن به آب حیوان است. برخی گویند که خضر موکل بر دریاهاست و کشتی شکستگان و غرق شدگان را نجات می بخشد. او می تواند بر روی آب راه برود.

بادسینه: آه سینه. باد وقتی با آتش یار و همراه می شود، به آه تبدیل می شود. سنایی در

تاثیر آه و نیاز می گوید:

سگ به دم جای خود بروید باز تو نروبی به آه جای نماز

قبله ی جان ستانه صمدست احد سینه کعبه احد است

با نیازت بلطف برگیرند بی نیازت نماز نپذیرند

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

خضر، آب حیوان را از خاک پای پیامبر یافت. وقتی که او به تجرید و تهذیب رسید و با جاروب آه سینه ی خود را رفت، از خاک پای تو به آب حیوان دست یافت. سنایی در بیت - علاوه بر معنی - در پی ایجاد تناسب و موسیقی لفظی نیز هست؛ تناسب بین آتش، باد، آب و خاک که چهار عنصر یا چهار آخشیج هستند، بر زیبایی بیت افزوده است.

نتیجه

آنچه از پژوهش حاضر به دست می آید، این است که سنایی در حدیقه، مدایح پر مغز و بدیعی از پیامبر عظیم الشان اسلام سروده است. برخی از این ابیات به وصف ویژگی های ظاهری و جسمانی رسول اکرم و بسیاری به توصیف جایگاه، ارزش و مقام معنوی وی در قاموس هستی و تعدادی به سیرت و روش عملی زندگی وی اشاره دارند. در این توصیفات زبان سنایی فخیم، ترکیباتش بدیع و دقیق است. در مدایح و توصیفات از تلمیحات و روایات و احادیث به شیوه ای موثر و بجا استفاده می کند. بیان و نگاه او به پیامبر اکرم گاه از لطافت عرفانی برخوردار است. از عناصر طبیعی هستی در حد بسیار متنوع و مناسب در ساخت تصاویر خیال به کار می گیرد و نوع تصاویر و ایماژهای شعری او مناسب با مضامین، معانی و عواطف موجود در شعر هستند.

در این ابیات و بسیاری دیگر از مدایح نبوی که از ذکر آنها در مقاله خودداری شده است، موانع متعددی در فهم معانی و اندیشه ی شاعر وجود دارند؛ ساخت نحوی، ترکیبات بدیع، تلمیحات دور، دقت و عمق نگاه به شخصیت وزندگانی نبی مکرم اسلام، چند گونگی خوانش ابیات، ایهام های ساختاری و نحوی موجود در بیت مهمترین این موانع می باشند.

منابع

- ۱- قرآن کریم. ترجمه الهه قمشه ایز نشر کتابخانه سنایی و دارالقرآن الکریم.
- ۲- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۷) التفهیم لاوائل صناعه التنجیم. به تصحیح جلال الدین همایی. تهران: نشر هما .
- ۳- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۶) لغت نامه. دانشگاه تهران: موسسه دهخدا.
- ۴- رضوی، مدرس (۱۳۴۴) تعلیقات حدیقه. تهران: انتشارات علمی.
- ۵- سرکاراتی، بهمن (بی تا) افسانه ی آب حیات در اسکندرنامه ی نظامی و روایات دیگر داستان اسکندر. مجموعه مقالات نهمین سده ی نظامی. تبریز: دانشگاه تبریز.
- ۶- سنایی، ابوالمجد مجدوبن ادم (۱۳۷۷) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران .
- ۷- شمیسا، سیروس (۱۳۶۶) فرهنگ تلمیحات. تهران: فردوس.
- ۸- صفا، ابوالفضل (۱۳۶۶) فرهنگ اصطلاحات نجومی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۹- طغیانی، اسحاق (۱۳۸۱) شرح مشکلات حدیقه ی سنایی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۰) احادیث مثنوی. تهران: امیر کبیر
- ۱۱- کازرونی، سعید الدین محمدبن مسعود(۱۳۶۶) نهایه المسوول فی رویه الرسول. ترجمه و انشای عبدالسلام بن علی بن الحسین البرقوهی. به تصحیح محمدجعفریاحقی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۸) حیاة القلوب. تهران: انتشارات اسلامیه .